



مفهوم دوگانه دیو در ادبیات سغدی*

زهره زرشناس (استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

واژه اوستائی *daēuua* به معنای «دیو» و واژه *devá* در زبان سنسکریت به معنای «ایزد، خدا» هم‌ریشه‌اند^۱ هرچند دارای معانی کاملاً متضادند. این تقابل میان اصطلاحات هندی و ایرانی به طور کلی به دو دستگی دینی و مفروضی در دوران پیش-تاریخی میان دو شاخه اقوام هندوایرانی بازمی‌گردد. اما این دو اصطلاح را با قاطعیت نمی‌توان تفسیر کرد^۲. در ایران، مانند هند، خدایان به دو گروه اهوره (در زبان اوستایی: *-ahura*)؛ در زبان سنسکریت: *-asura*) و دئوه (در زبان اوستایی: *daēuua*)؛ در زبان سنسکریت: *(dé va)* بخش شده‌اند. اهوره‌ها^۳ در ایران مظهر رفتار نیک‌اند و در ذات اهوره‌مزداگرد آمده‌اند و

* این مقاله به زبان انگلیسی با عنوان "The Double Sense of Sogdian *dyw*" در مجموعه *Turfan Revisited* (Berlin 2004, 416-417)، که به مناسبت صدمین سال کشفیات تورفان در آلمان منتشر شده، به چاپ رسیده و اینک به زبان فارسی بازنویسی شده است.

(۱) این واژه در زبان لاتینی *divus* به معنای «خدا» و «الهی، خدایی» است. «دیاوس» *Dyaus*، نام یکی از کهن‌ترین خدایان هند و اروپایی، از نظر اشتقاقی با این واژه‌ها خویشاوندی دارد و تمامی این واژه‌ها میراث هند و اروپایی مشترکی (*-dēiuo**) را بازمی‌نمایانند. (Pokorny 1959, 185)

(۲) اسامی دو ایزد هندی، ایندزه *Indra* و ناستیه *Nāsātya*، که در آیین زردشتی دیو محسوب می‌شوند، در سنگ‌نوشته‌های پادشاهان هیتی *Hittite* (قرن چهاردهم پیش از میلاد) – که در بُغازکوی آسیای صغیر، به همت وینکلر (Winckler, H. in *Mitteilungen der deut. Orientgesellschaft*, 1907, no. 35) کشف شده است – مشاهده می‌شود. ناستیه *Nasatya*، به دلیل وجود *s*، دارای صورت هندی است و در تقابل با صورت ایرانی نانگهیشیه *Naonhaiθya* با *h* قرار می‌گیرد.

(۳) *asura* و *ahura* به معنای «مولا، سرور» از ریشه *√ásu* مشتق شده‌اند. (Pokorny 1959, 48)

دئوها به رده اهریمنان تنزل یافته‌اند و مظهر رفتار ناپسند و زشت‌اند. حال آنکه در هند دقیقاً عکس این پدید آمده است (بویس، ص ۴۴). ویدن‌گرن (Wiedengren 1965, 20) بر آن است که در ایران نیز، حداقل در برخی موارد، واژه دئوه بر مجموعه خدایان اطلاق شده است و عبارت *daēuuaīš ā maīia-īš ā* به معنای «برای خدایان و برای انسان‌ها» (یسنا ۲۹، بند ۴؛ یسنا ۳۴، بند ۵، یسنا ۴۸، بند ۱) تأییدی بر این امر است.^۴

دیوان ایزدانی بودند که زردشت آنان را خدایان دروغین می‌شمرد (Benveniste 1967, 144-147) – خدایان یکی از جوامع شرقی ایران که مطرود او بودند. (Christensen 1941, 4) از آنجا که واژه اوستائی *daēuua* دارای جنس دستوری مذکر است، دیوان زردشتی معمولاً مذکر به شمار می‌آیند. اما گروه کثیری دیو-بانو وجود دارند که «دروج» (نامی مأخوذ از اسم معنای *druj-* در زبان اوستایی با جنس دستوری مؤنث) نامیده می‌شوند. دروج، به معنای «فریب و دروغ»، جوهر فژی (= پلشتی؛ بدبختی) و پلیدی است و آنرا با *drauga-* در سنگ‌نوشته‌های فارسی باستان به معنای «دروج و نادرستی» (با جنس دستوری خنثی) می‌توان سنجدید.

افزون بر این دیو-بانوان، شمار بسیاری مظاهر مؤنث پلیدی و فژی وجود دارند که، همانند هم‌تایان مذکرشان، رکن اصلی گناه‌اند. در اوستا (یشت ۴، بند ۲)، لشکریان اهریمنی پرشمارند. در گاهان (یسنا ۳۲، بند ۳)، دیوان «بذری جوانه زده از اندیشه اهریمنی فریب و گستاخی‌اند» و بدین جهت در وندیداد (فرگرد ۸، بند ۸۰) با عنوان بذر تاریکی توصیف شده‌اند. دیوها در یشت‌ها (یشت ۱۰، بندهای ۶۹ و ۷۹) و در وندیداد (فرگرد ۸، بندهای ۳۱ و ۸۰) اشباحی بدون جسم مادی‌اند (*mainiiaua daēuua* به معنای «دیوان مینوی»)، هرچند گاه هیئت انسانی به خود می‌گیرند (یسنا ۹، بند ۱۵) تا بتوانند اعمال دیوی خود را بهتر انجام دهند. مقاصد آنان در پوشش تاریکی محقق می‌شود و، با برآمدن خورشید، کردارهای پلیدشان متوقف می‌گردد. (یشت ۶، بندهای ۳ و ۴)

این خیل عظیم ارواح پلید و زیانکار را به دشواری می‌توان در گروه‌ها و دسته‌هایی منظم جای داد. اما در مجموع می‌توان گفت که اهریمن (در زبان اوستایی: *Agra Mainyu*)

۴) هومباخ (Humbach 1991, 121, 140, 176) این عبارت را به صورت‌های زیر ترجمه کرده است: یسنا ۲۹، بند ۴: «نیرنگ‌هایی را... که انجام گرفته است... به دست دیوان و مردمان...»؛ یسنا ۳۴، بند ۵: «... تو برتر از همه خرفستران اهریمنی، دیوی همچون انسان...»؛ یسنا ۴۸، بند ۱: «... هنگامی که آن (واژه‌ها)... که اعلام شده‌اند بارها و بارها... از جانب دیوان و مردمان.»

به معنای «مینوی بد»، شهریار تاریکی و روح مخرب^۵، در رأس گروه دیوان؛ شش دیو اصلی و بزرگ، که فرماندهان نامی لشکریان گناه‌اند، در مرتبه بعدی؛ و، به دنبال اینان، فوج بی‌شمار ارواح شیطانی که پلشتی و فژی را در جهان پدید می‌آورند قرار دارند. آثار زیان‌بار این کارگزاران اهریمن را می‌توان به طرق گوناگون ختنی کرد و یکی از بخش‌های پنج‌گانه اوستا، وندیداد (در زبان اوستایی: *Vidaēva dāta* به معنای «قانون ضد دیو»)، به طور کامل اختصاص به ابزارها و دستورالعمل‌هایی دارد که انسان برای رهایی از نیروی تباہ‌کاری دیوان باید به آنها مجهز باشد.

گمان می‌رفته که در سرزمین‌های خاصی مانند مازندران شمار دیوان بیش از دیگر سرزمین‌ها باشد. پیشینه این پیوند افسانه‌ای دیوان با سرزمین مازندران به قدمت اوستاست. دیوان مازنی اوستایی (در زبان اوستایی: *daēuuā Māzainīia*) در متن‌های پهلوی (در زبان پهلوی: *Māzantgān dēwān*) و در شاهنامه (در زبان فارسی: دیوان مازندران) نیز آمده‌اند. در شاهنامه فردوسی از دیوان متعددی یاد شده است. نام‌آورترین دیو در شاهنامه دیو سپید، سرکرده دیوان مازندران، است.^۶ وجه تسمیه دیو سپید با تجسم معمول دیوان به صورت موجوداتی با رنگ سیاه یا لاقط تیره تعارض دارد و نمودار آن است که احتمالاً با یکی از ایزدان مردم مازندران روبه‌رو هستیم و، در ورای این نبرد، خاطره مبهم نبرد میان مزدآپرستان و دیویستان را، که در زمان‌های دور رخ داده است، می‌توان جست‌وجو کرد. (کرستن سن، ص ۹۵، پانوش ۳) پس از اسلام، در داستان‌های عامیانه زبان فارسی، غالباً جن جانشین دیو شده است؛ اما دیو^۸ نیز، در کنار جن، به حیات خود ادامه می‌دهد.

(۵) برای واژه اهریمن ← زرشناس ۱۳۷۹، ص ۴۲-۵۱.
(۶) هفت دیو اصلی از جمله اهریمن، در مقابل هفت امشاسپند (در زبان اوستایی: *Amā spnā* به معنای «نامیرایان مقدس») قرار دارند و انجمن دوزخی (یشت ۱۹، بند ۹۶) را پدید می‌آورند. اسامی آنان چنین است: اکومن (*Aka Manah*)، ایندزه (*Indra*)، سئورو (*Saura*)، نانگهپتیه (*Nāoŋhaiθya*)، تئوروی (*Taurvī*)، زئیریچه (*Zairiča*) (= تشنگی و گرسنگی مهلک و کشنده)، و آئمه (*Aēna*) (= خشم) (وندیداد، فرگرد ۱۰، بند ۹ به بعد؛ همان، فرگرد ۱۹، بند ۴۳).

(۷) کاووس شاه بی‌پروا به مصاف این دیو می‌رود و، پس از آنکه در اثر افسونگری دیو سپید کیکاووس و دو سوم سپاهش بینائی خود را از دست می‌دهند، رستم را به یاری می‌خوانند و رستم، با کشتن دیو و چکاندن خون او در چشمان کاووس و لشکریانش، بینایی را به آنان بازمی‌گرداند. (← شاهنامه، ج ۲، ص ۸۴ به بعد، «پادشاهی کی‌کاووس و رفتن او به مازندران»)

(۸) حمدالله مستوفی قزوینی از رودخانه‌ای در جیرفت (در استان کرمان) نام می‌برد که، به سبب جریان تند آب، دیورود نامیده می‌شد. (نزهة القلوب، ص ۱۴۰ و ۲۲۵)

گروه دیوان، پیش از همه اهریمن، در دین سغدیان نقشی اساسی داشته‌اند. نام اهریمن در متن‌های بودایی و مانوی و مسیحی به زبان سغدی^۹ و نیز در متن‌های غیر دینی سغدی دیده می‌شود. دیوان، در نوشته‌های دینی سغدی و نیز در روایات حماسی مردم سغد حضوری فعال داشته‌اند. برای نمونه، در داستان سغدی رستم، هنگامی که دیوان سوار بر فیلان، خوکان، روباهان، سگان، ماران و سوسماران به جنگ با رستم می‌آیند، نمایش شگفت‌انگیزی را عرضه می‌دارند. آنان بر نیروهای طبیعت نیز فرمان می‌رانند؛ رعد و ابر و باران می‌فرستند. شاید این مطلب تلویحاً به نقش ایزدی دیوان اشاره داشته باشد.

واژه دیو در متن‌های سغدی به صورت‌های زیر دیده می‌شود:

الف) در متن‌های سغدی مانوی

– واژه δyw با تلفظ $/\delta ew/$ به معنای «دیو» (قریب ۱۳۷۴: ۳۷۹۸)؛ برای نمونه ←

BBB 761; Cosm. 114, 123, 312.

– صفت $\delta yw'kyyc$ با تلفظ $/\delta ew\tilde{a}\check{s} \check{i}\check{c}/$ به معنای «اهریمنی، دیوی» (قریب ۱۳۷۴: ۳۸۰۶)؛

برای نمونه ←

Magi. 142.7; M 664, 27 → Gershevitch 1954 § 1277.

– صفت مرکب $\delta yw\delta't$ با تلفظ $/\delta ew-\delta\tilde{a}t/$ به معنای «اهریمنی، اهرمن‌آفریده (دیو‌داد)»

(قریب ۱۳۷۴: ۳۸۲۴)؛ برای نمونه ←

BBB 665; STii, 582.

– صفت $\delta ywmyc$ با تلفظ $/\delta ew-m\tilde{e}\check{c}/$ به معنای «دیوی، اهریمنی» (قریب ۱۳۷۴: ۳۸۱۱)؛

برای نمونه ←

KG. 583; TM. 389a V26 → Gershevitch 1954 § 1103.

– صفت $dywny'ty$ با تلفظ $/\delta ew-ny\tilde{a}te/$ به معنای «دیوزده (دیوگرفته)»^{۱۰}، دیوانه» (قریب

۱۳۷۴: ۳۸۱۳)؛ برای نمونه ←

BBB, Glossary, 125, Gershevitch 1945, 148.

۹) برای صورت‌های گوناگون این واژه در زبان سغدی ← زرشناس ۱۳۷۹، ص ۴۲-۵۱.
۱۰) از آنجاکه این واژه در زبان پهلوی نیز آمده است، به احتمال قوی، مانویان واژه را از روی آن ساخته‌اند.

— $\delta ywstn$ با تلفظ $/\delta\bar{e}w(a)st\bar{a}n/$ به معنای «دیوستان، مکانِ دیو» (قریب ۱۳۷۴: ۳۸۱۴)؛
برای نمونه ←

M247, 19 → GERSHEVITCH 195, § 1118.

ب) در متن‌های سغدی مسیحی

— واژه dyw با تلفظ $/\delta\bar{e}w/$ به معنای «دیو» (قریب ۱۳۷۴: ۳۸۰۲)؛ برای نمونه ←

C2, Glossary.

— واژه $dywm'nwq$ با تلفظ $/\delta\bar{e}w-m\bar{a}n\bar{u}k/$ به معنای «دیومانند، دیووار» (قریب ۱۳۷۴)؛

برای نمونه ← (۳۸۱۰)؛

BSTi, 81.

ج) در متن‌های سغدی بودایی و در متن‌هایی که به خط سغدی نوشته شده‌اند

— δyw با تلفظ $/\delta\bar{e}w/$ به معنای «دیو» (قریب ۱۳۷۴: ۳۷۹۸)؛ برای نمونه ←

TSP, 2, 536; SCE, 250, 261.

— صفت $\delta yw\delta't$ با تلفظ $/\delta\bar{e}w-\delta\bar{a}t/$ به معنای «دیوی، اهریمنی» (قریب ۱۳۷۴: ۳۸۰۸)؛ برای

نمونه ←

VJ, 1092.

— $\delta ywy'kh$ با تلفظ $/\delta\bar{e}wy\bar{a}k/$ به معنای «دیومنشی، دیوانگی، خیره‌سری» (قریب ۱۳۷۴)؛

برای نمونه ← (۳۸۱۶)؛

Mugh Doc. ii, B-18, 12.

از سوی دیگر، واژه δyw و ترکیبات آن با معانی زیر نیز دیده می‌شوند:

— $\delta yw'kk$ با تلفظ $/\delta\bar{e}w\bar{a}k/$ به معنای «آسمانی» (قریب ۱۳۷۴: ۳۸۰۳)؛ برای نمونه ← روی

یک مُهر سغدی.

— $\delta yw\gamma wn$ با تلفظ $/\delta\bar{e}w\gamma\bar{o}n/$ به معنای «آسمانی» (قریب ۱۳۷۴: ۳۸۰۹)؛ برای نمونه ←

Mugh Doc. ii, A9 V28 → Lišic 1962.

— $\delta yw'šyc$ با تلفظ $/\delta\bar{e}w\bar{a}š\bar{i}c/$ «نام فرمانروای سغد: دیواشتیج» (قریب ۱۳۷۴: ۳۸۰۵)؛ برای

نمونه ←

Mugh Doc iii, 120; Mugh Doc ii, 217.

— dyw-n'm δyw با تلفظ /dēw-nām/ «نام خاص: دیو نام»؛ برای نمونه ←

SimsWilliams 992, 574.

در شماری از متن‌های بودایی به زبانی سغدی، مترجم واژه‌های چینی^{۱۱} متفاوتی را به dyw به معنای «دیو، اهریمن» ترجمه کرده است؛ برای نمونه ← /kuei/ 鬼 به معنای «دیو، شیخ، جن، اهریمن» (MATHEWS 1972, nr. 3634)، برابر با واژه سنسکریت^{۱۲} bhūtá به معنای «دیو، روح (خیر یا شر)» (MONIER-Williams 1899, 761)؛ برای نمونه، در متن سغدی

SCE 250: rty zkw δywt w'γh w'βt

به معنای «و کلام‌های دیوی (اهریمنی) را گوید».

اما واژه‌ای چینی وجود دارد که مترجم سغدی زبان آن را به دو اصطلاح متضاد ترجمه کرده است. واژه چینی 神 /shen/ به معنای «روح، شیخ، ایزد، خدا» (MATHEWS 1972, nr. 5716) برابر با واژه سنسکریت - devā به معنای «آسمانی، ایزد، خدا، الهی» (MONIER-Williams 1899, 492) به دو واژه متضاد زیر ترجمه شده است:

(۱) βγ به معنای «بغ، خدا، سرور، شاه»^{۱۳} (قریب ۱۳۷۴: ۲۵۴۳)؛ برای نمونه ←

SCE 248: 't βγw 'yzy

به معنای «بغ (= خداوند) را یزد (= ستایش کند)».

SCE 257: ... cnn mz'y'γk' βγ' zkw y'n γwyz'nt

به معنای «از بغ (= خدای) بزرگیان (= لطف و احسان) را می‌خواهند».

(۲) dyw به معنای «دیو، اهریمن»، برای نمونه ←

TSP 6, 160: ZK nzt''k ykš' ZY δyw cyt'yt prw w'tδ'rt 'wy'm L' βyr'nt

به معنای «جن‌های وحشی و اشباح اهریمنی جانداران را عذاب نمی‌دهند».

افزون بر نام دیواشتیج، شماری نام خاص با جزء ترکیبی دیو، که مسلماً نمی‌توانسته معنای منفی داشته باشد، به شرح زیر مشاهده می‌شود:

— ابوالساج دیوادبن دیودست، شاهزاده اسروشنه که در سپاه خلیفه در حدود اواخر

(۱۱) متون بودائی به زبان سغدی نوعی متون ترجمه‌ای و مشحون از اصطلاحات فلسفی و احکام آیین بوداست و بخش اعظم آن نمودار ادبیات بودائی چینی است و غالباً از آن ترجمه شده است. (زرشناس ۱۳۸۰، مقدمه)

(۱۲) در زبان پهلوی: Bōt dēw

(۱۳) سغدیان واژه کهن βαγ- از صورت باستانی -baγa- به معنای «بغ، خداوند» را حفظ کرده بودند.

قرن سوم هجری (نهم میلادی) خدمت می‌کرد و نواده او، فرزند محمد افشین، نیز دیوداد نام داشت (HENNING 1965: 253)؛

– سلطان دیو، سردار سپاه شاه اسماعیل صفوی (Justi 1895 → Dīw)؛

– مولانادیو، شاعری از اهالی طبس (Ibid → Dīw).

اسامی خاصی مانند دیوداد، که به نظر می‌رسد دارای معنای مثبتی بوده است، در محافل زردشتی ایرانی مشاهده نمی‌شود. ماریا موله (MolĀ 1963, 5-7) این اسامی را مربوط به جوامعی می‌داند که به آیین بودا گرویده بودند.

در مازندران و گیلان نیز شماری نام خاص با جزء ترکیبی دیو دیده می‌شود؛ مانند – دیوگلا، نام دهکده‌ای بر سر راه قائم شهر به جویبار (در ۸ کیلومتری جویبار) در استان مازندران؛

– دیوسالار، نام خانوادگی و نیز نام طایفه‌ای بزرگ در مازندران؛

– دیوشل، نام دهکده‌ای نزدیک شهر لنگرود در استان گیلان و دیوشلی نام خانوادگی.

به نظر می‌رسد که مفهوم منفی دیو برای واژه δyw به دین و فرهنگ زردشتی، که در بسیاری از نقاط ایران زنده بوده است، بازمی‌گردد. این مفهوم منفی در نوشته‌های سغدیان پیرو آیین مانی نیز به احتمال قوی تحت تأثیر همین باور زردشتی-ایرانی بوده است. اما درباره مفهوم مثبت واژه δyw و اسامی خاص سغدی می‌توان این نظر هنینگ (HENNING 1965, 204) را پذیرفت که می‌گوید:

واژه‌ها و باورهای باستانی در نقاط کوهستانی و دورافتاده سروشنه و پنج (= پنجکنت) بهتر حفظ شده و باقی مانده‌اند.

درباره اسامی خاص امروزی مانند دیوسالار می‌توان دو فرض زیر را پیشنهاد کرد:

(۱) پرستش دیو در برخی نقاط دورافتاده ایران تا دورانی نسبتاً متأخر مرسوم بوده

است. بسنجید با «دیو سفید به عنوان یک خدا». (Nildeke 1915, 597)

(۲) از آنجا که واژه دیو، در زبان و فرهنگ امروز ایران، شخص تنومند و نیرومندی را

به خاطر می‌آورد، شاید این اسامی خاص به چنین اشخاصی اطلاق شده است.

اما، در برخی متن‌های سغدی، مترجم یا مترجمان، برای ترجمه یک واژه چینی،

واژه δyw در هر دو مفهوم مثبت و منفی را به کار برده‌اند. می‌توان فرض کرد که این

مترجم یا مترجمان، چون ایرانی بوده‌اند (خواه زردشتی یا غیر آن، مفهوم منفی واژه را

به‌خوبی می‌شناخته‌اند ضمناً، تحت تأثیر باورهای هندی در همسایگی خود، از مفهوم مثبت واژه نیز آگاه بوده‌اند. به عبارت دیگر، در آن دوران، در محل زندگی آنان، هر دو مفهوم واژه δyw هنوز رایج بوده و کاربرد داشته است.

منابع

- بویس، مری، تاریخ‌کیش زرتشت، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، ج ۱، انتشارات توس، تهران ۱۳۷۴.
- زرشناس، زهره (۱۳۷۹)، «واژه اهریمن در ادبیات سغدی بودایی»، نامه فرهنگستان، سال چهارم، شماره چهارم (مسلسل: ۱۶)، ص ۴۲-۵۱.
- (۱۳۸۰)، شش متن سغدی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
- شاهنامه فردوسی، ۹ جلد، مسکو ۱۹۶۰-۱۹۷۱.
- قریب، بدرالزمان (۱۳۷۴)، فرهنگ سغدی، انتشارات فرهنگان، تهران.
- کریستن سن، آرتور، آفرینش زبانکار، ترجمه احمد طباطبائی، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، تبریز ۱۳۵۵.
- نزهة القلوب، حمدالله مستوفی قزوینی، به کوشش گای لسترینج، لیدن ۱۹۱۳.
- BBB → HENNING 1937.
- BENVENISTE, E. (1940), *Textes sogdiens*, Paris.
- (1946), *Vessantara Jātaka*, Paris.
- (1967), “Hommes et dieux dans l’Avesta”, *Festschrift für Wilhelm Eilers*, G. WIESSNER (ed.), Wiesbaden, pp. 144-147.
- BOĞOLJUBOV, M.N. & O.I. SMIRNOVA (1963), *Sogdijskie dokumenty s gory Mug iii: Xozjajstvennyye Dokumenty*, Moskva.
- BSTi → HANSEN 1941.
- C2 → SIMS-WILLIAMS 1985.
- CHRISTENSEN, A. (1941), *Essai sur la dé monologieiranienne*. København.
- COSM → HENNING 1948.
- GELDER, K.F. (1886-1895), *Avesta. Die Heiligen Bücher der Parsen*. iii Teile. Stuttgart.
- GERSEVITCH, I. (1945), “Sogdian Compounds”, *Transactions of the Philological Society*, pp. 137-149.
- (1954), *A Grammar of Manichean Sogdian*, Oxford (Publications of the Philological Society 16).
- HANSEN, O. (1941), *Berliner Soghdische Texte I*, Berlin (Abhandlungen der Preußischen Akademie der Wissenschaften, Phil.-hist. K1. 1941, 10).
- HENNING, W.B. (1937), *Ein manichäisches Bet- und Beichtbuch*, Berlin (Abhandlungen der Kgl. Preußischen Akademie der Wissenschaften 1936, 10).
- (1944), “The Murder of the Magi”, *Journal of the Royal Asiatic Society*, pp. 133-144.
- (1948), “A Sogdian fragment of the Manichaean cosmogony”, *BSOAS 12*, pp. 306-318.
- (1965), “A Sogdian God”, *BSOAS 28*, pp. 242-254.

- HUMBACH, H. (1991), *The Gāthās of Zarathushtra*, 2 parts, Heidelberg.
- JUSI, F. (1895), *Iranisches Namenbuch*, Marburg.
- KG → SUNDERMANN 1981.
- LIVŠIĆ, V.A. (1962), *Sogdijskie dokumenty s gory Mug ii: Juridičeskie dokumenty i pis'ma*, Moskva.
- MACKENZIE, D.N. (1970), *The Sūtra of the Causes and Effects of Actions in Sogdian*, Oxford.
- Magi → HENNING 1944.
- MATHEWS, R.H. (1972), *Mathews' Chinese-English Dictionary*, Revised American Edition, Cambridge, Mass.
- MOLĀ M. (1963), *Culte, Mythe et cosmologie dans l'Iran Ancien*, Paris.
- MONIER-WILLIAMS, M. (1899 and various reprints), *A Sanskrit-English Dictionary*, Oxford.
- Mugh Doc ii → LIVŠIĆ 1962.
- Mugh Doc iii → BOČOLJUBOV/SMIRNOVA 1963.
- MILLER, F.W.K. & W. LENTZ (1934), "Soghdische Texte II", *Sitzungsberichte der Preußischen Akademie der Wissenschaften (SPAW)* 21, pp. 502-607.
- NILDEKE, Th. (1915), "White Dēv", *Archiv Für Religionswissenschaft* XVIII, pp. 597-600.
- POKORNY, J. (1959), *Indogermanisches Etymologisches Wörterbuch*, II vols., Bern.
- SCE → MACKENZIE 1970.
- SIMS-WILLIAMS, N. (1985), *The Christian Sogdian Manuscript C2*, Berlin (Berliner Turfantexte 12).
- , (1989, 1992), *Sogdian and other Iranian Inscriptions of the Upper Indus*, II vols., London, (Corpus Inscriptionum Iranicarum II, III, I-II).
- STii → MILLER & LENTZ 1934.
- SUNDERMANN, W. (1981), *Mitteliranische manichäische Texte kirchengeschichtlichen Inhalts*, Berlin, (Berliner Turfantexte II).
- TSP → BENVENISTE 1940.
- VJ → BENVENISTE 1946.
- WIDENGRÉN, G. (1965), *Die Religionen Irans*, Stuttgart.

